

## درس تفسیر آیت الله جوادی

96/09/21

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 72 تا 78 سوره الرحمن

«خُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲) قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ يَلْمِزْهُمْ عَشْرٌ قَبْلَ ذَلِكَ وَلَا خَالٍ (۷۴) قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵) مُكَيِّبِينَ عَلَى رُقُوفٍ خَضِرٍ وَغَبَرٍ حَسَنِ (۷۶) قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ (۷۷) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ الَّذِي الْجَلَالُ وَالْإِكْرَامُ (۷۸)»

قبل از بحث تفسیری، درباره ولی نعمت خودمان وجود مبارک فاطمه معصومه (سلام الله علیها) این نکته را همه ما توجه داشته باشیم خوب است ما واقعاً در کنار این سفره نشسته‌ایم هر جا ولی‌ای از اولیای الهی دفن بشود، آن‌جا سعه رحمت الهی مشهود است. از دیرزمان همین طور بود؛ حالا گذشته از مزار نورانی پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) از وجود مبارک حضرت امیر به بعد همه همین طور بود و این دعای معروف سحر از حضرت امام سجاد (سلام الله علیه) به وسیله ابو حمزه رسید این از فقها و بزرگان و محدثان امامیه است، ایشان شاگردان خوبی داشت. می‌دیدند از کوفه بیرون می‌رود در یک بیابانی آن‌جا دارد درس می‌گوید نمی‌دانستند که آن‌جا کجاست؟ خیال می‌کردند مثلاً یک فضای بازی یک فضای وسیعی باید باشد که اینها می‌روند در بیابان درس می‌گویند. بعدها معلوم شد که کنار قبر علی بن ابیطالب (سلام الله علیه) بود، چون قبر حضرت امیر سالیان متمادی مخفی بود. این اصحاب خاص می‌دانستند که کنار قبر ولی‌ای از اولیای الهی مخصوصاً وجود مبارک حضرت امیر رحمت الهی، سعه الهی، رزق الهی هست، این یک اصل مسلمی بود.

من تقریباً اوایل شهریور 34 بود که رفتم خدمت استادمان مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی. آقا شیخ محمد تقی آملی هم از اوتاد این روزگار بود هم مرحوم آقا ضیاء (رضوان الله علیه) در تقریض ایشان نوشته: «کشف المجتهدین العظام» هم مرحوم آقایی نائینی (رضوان الله علیه) در اجازه نامه ایشان نوشته: «صفوة المجتهدین العظام»، تقریرات ایشان در مکاسب را هم جامعه مدرسین چاپ کرده و ایشان آن روزها داشتند عروة الوثقی را شرح می‌کردند: مصباح الهدی فی شرح عروة الوثقی که آن را هم تدریس می‌کردند هم تألیف. اولین سالی که ما درس خارج رفتیم درس ایشان بود و جزوه نوشتن را هم از ایشان یاد گرفتیم. شاید یک وقت به عرض شما رساندیم، ما برای اینکه طرز جزوه نوشتن را یاد بگیریم، اول جزوه خود ایشان را گرفتیم. می‌دیدم ایشان در تمام این صفحات بالای هر صفحه «بسم الله الرحمن الرحيم یا صاحب الزمان ادرکنی» الآن ما چیزی که می‌نویسیم همان اول یک «بسم الله» را می‌نویسیم؛ اما در تمام صفحات بالایش نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم یا صاحب الزمان ادرکنی» این دأب علمای نجف بود. مرحوم سعید العلماء که با شیخ انصاری دوتایی درس شریف العلماء می‌رفتند. شریف العلماء همین است که مرحوم شیخ در رسائل چند جا دارد: «استادی الشریف» مرحوم شیخ انصاری از صاحب جوهر به عنوان معاصر یاد می‌کند، ولی از شریف العلماء به عنوان استاد: «استادی الشریف»، دو تایی باهم می‌رفتند درس مرحوم شریف العلماء. آن آثاری که از مرحوم

سعید العلماء حالا یا خودشان نوشتند یا تقریرات درسی ایشان بود مانده، این است که در بسیاری از صفحات در حاشیه‌اش نوشته «یا ابا الفضل ادرکنی». اینها باور کردند این مسائل را. من که رفتم حضور ایشان خدا حافظی بکنم بگویم اگر سفارشی دارید من عازم قم هستم چه درسی بخوانم؟ چه کار بکنم؟ دو نکته را فرمودند، فرمودند درستان یک فقه، یک اصول و یک معقول باشد و قدر حرم را هم بدانید آن‌جا اولاً وجود مبارک فاطمه معصومه رحلت کرده است، بعد فقها و علما و بزرگان آن‌جا مدفون هستند. اولین بار ما این مطلب را از ایشان شنیدیم. ایشان فرمودند در کنار قبور بزرگان برکات فراوانی هست و این مطلب از هزار سال و دو هزار سال و سه هزار سال نیست تا آن‌جا که تاریخ نشان می‌دهد این طور بود. ایشان می‌فرمودند که شاگردان ارسطو وقتی می‌خواستند مطلبی برایشان حل بشود در یونان، می‌رفتند کنار قبر ارسطو بحث می‌کردند، فکر می‌کردند و مطلب برایشان حل می‌شد. این مطلب برای ما تازگی داشت که فیلسوفی حکیمی این طور قبرش پربرکت باشد! آن روزها ما قبسات مرحوم میرداماد را داشتیم؛ منتها چاپ قدیم بود مطالعه آنها هم خیلی آسان نبود. قبسات جدید که چاپ شد جزء کتاب‌های بالینی ما بود. ما رسیدیم در بحث زیارت قبور و مسئله برزخ و مسئله حضور اموات و اینها، دیدیم مرحوم میرداماد (رضوان الله علیه) در قبسات [1] از مطالب عالیه فخر رازی [2] نقل می‌کند که قبور بزرگان منشأ برکت است؛ لذا شاگردان ارسطو وقتی می‌خواستند مطلبی برایشان حل بشود می‌رفتند کنار قبر ارسطو مذاکره می‌کردند. این مطلب چون خیلی مهم بود برای ما، مراجعه کردیم به *المطالب العالیه فخر رازی*. دیدیم جلدش هم مشخص صفحه‌اش هم مشخص، ایشان یعنی فخر رازی که برای هفتصد هشتصد سال قبل است خیلی هم با این تفکرات شیعه مثلاً مانوس نیست نقل کرده است که این یک چیز روشنی بود که شاگردان ارسطو وقتی می‌خواستند مطلبی برایشان حل بشود می‌رفتند کنار قبر ارسطو مباحثه می‌کردند. رازش را جناب ابوریحان بیرونی بیان کرده است. ابوریحان مطلبی دارد که گرچه این را به صورت شفاف ذکر نکرده، ولی از لابه‌لای سخنانشان برمی‌آید که خاورمیانه مهد شرک و الحاد بود، غیر از شرک و الحاد هیچ خبری در خاورمیانه نبود. وجود مبارک ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) که قیام کرد با بت‌پرستی از نظر فرهنگ و برهان توحیدی مبارزه کرد در خیلی‌ها اثر نکرد، در برخی از اوحی اهل آن منطقه اثر کرد. با جریان شمس و قمر که *«فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ يَازَعَةً قَالَتْ هَذَا رُبِّي»* [3] و مانند آن برهان اقامه کرد، *«لَا أَجِبُ الْآفَلِينَ»* [4] این برهان را ذکر کرد و از لطایف برهان فلسفی در قرآن کریم این است که اصلاً مسئله حکمت نظری و عملی را قرآن به هم دوخت. شما به عنوان نمونه در کتاب‌های فلسفی شرق عالم و غرب عالم این گونه استدلال پیدا نمی‌کنید. اصلاً در کتاب‌های برهانی استدلال دوست دارم نیست. شما در تمام این چهل جلد *جواهر* را که نگاه بکنید این طور نیست، در فقه نیست، در اصول نیست، در فلسفه نیست، در کلام نیست که کسی بخواهد مطلبی را ثابت بکند بگوید من این را دوست دارم! این دوست دارم و دوست ندارم در مطالب علمی که نیست حالا فقهی بگوید من این مطلب را دوست دارم! هیچ شنیدید که فقهی در جایی استدلال بکند که من دلم می‌خواهد که این پاک باشد! اگر دلیل پاکی داریم پاک است، اگر نه، نجس است. لزوم و جواز همین طور است، حرمت و بطلان همین طور است. هیچ فقهی، هیچ اصولی، هیچ متکلم، هیچ حکیمی در هیچ کتابی نمی‌گوید که من این مطلب را دوست دارم! این قرآن کریم است که مسئله توحید را وقتی نقل می‌کند می‌گوید: *«لَا أَجِبُ الْآفَلِينَ»*. اصلاً ما خدا را می‌خواهیم که محبوب ما باشد، او را بپرستیم. فیلسوف می‌گوید چه چیزی واجب است چه چیزی ممکن، محبوب من چیست در فلسفه نیست در کلام نیست. این قرآن است که از راه برهان ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) می‌گوید خدا آن است که دلپذیر باشد ما به او سر بسپاریم. شمس و قمر که یک لحظه

هستند یک لحظه نیستند در تغیر هستند در دگرگونی اند گاهی با ما هستند گاهی با ما نیستند که دلپذیر نیستند. «**أَحِبُّنَا أَتَقِلُّنَ**». این حد وسط است. خدا آن است که محبوب باشد شمس و قمر آفل هستند هیچ آفلی محبوب نیست، پس اینها خدا نیستند. این براهین را اقامه کرد در خیلی ها اثر نکرد. دست به تبر آورد: «**فَجَعَلَهُمْ جَدَادًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ**» [5] در خیلی ها اثر نکرد؛ البته در بعضی اثر کرد و شرمنده شدند. سرانجام فرمان «**خَرِّفُوهُ وَ انْشُرُوا آلَهُتَكُمْ**» [6] فرا رسید، مراسم آتش سوزی را اقامه کردند آن آتش قهار را به راه انداختند همه آمدند به تماشا، دیگر صحنه، صحنه عمومی شد و خلیل حق را با منجنیق انداختند در این آتش، صدای «**يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا**» [7] این آتش قهار را گلستان کرد. این خبری نبود که در همان منطقه بابل و امثال بابل بتواند بماند. گرچه آن روز رسانه مثل امروز نبود که خبر به همه جا برسد، ولی از بس این واقعه مهم بود که در کمترین زمان به کل خاورمیانه رسید، چون همه دیدند هیچ کسی هم نمی توانست انکار بکند، مخالف و موافق همه هم دیدند. این خبر وقتی به یونان رسید مردان بزرگ و متفکر یونان سعی کردند درباره توحید بیندیشند. اول کسی که توانست توحید را خوب درک کند و از خطر الحاد برهد و از خطر شرک برهد موحد بشود، سقراط بود. آن روز دین رسمی خاورمیانه مخصوصاً خود یونان هم شرک و الحاد بود حکومت وقت مردم وقت، اینها توحید را بر نمی تافتند. به هر حال سقراط را به سم محکوم کردند او را با سم شهیدش کردند او شهید راه توحید شد. وگرنه مشکل سیاسی نداشت، مشکل اقتصادی نداشت، مشکل امنیتی نداشت. همه یعنی همه! همه گفتند که سقراط را با سم شهید کردند با خارج و داخل بسازد که نبود. همه گفتند به خاطر فکر توحیدی اش بود. این سقراطی که در راه توحید، شاگرد خلیل حق شد و مسموم شد توانست افلاطون تربیت کند او توانست ارسطو تربیت کند؛ لذا فکر توحیدی از آن منطقه آمده است.

**خدا شهید مطهری را غریق رحمت کند!** او اگر در حوزه می ماند چه می شد؟! یکی از دوستان ما که در درس های خصوصی مرحوم علامه هم شرکت می کرد این در بخشی از فقه مرحوم آقای داماد شرکت می کرد. در بحث های خصوصی مسئله معاد مرحوم علامه شرکت می کرد، گرچه در جلسات شب های پنجشنبه و جمعه نبود، ولی درس های خصوصی علامه در بحث معاد بود. ایشان برای هدایت مردم وارد حوزه دانشگاهی شد آن قلمرو را رفت، استاد دانشگاه شد و تدریس می کرد. من صبح زود می رفتم به زیارت وادی السلام، دیدم ایشان از وادی زیارت کرده یکی از بستگانش مرحوم شده بود زیارتش آمده بود ما دم در وادی یکدیگر را دیدیم. گفت فلانی من می خواهم برگردم بیایم قم. گفتم چرا؟ گفت من رفتم تهران دانشگاه که کار آقای مطهری را بکنم آن وقت مطهری زنده بود، گفت رفتم آن جا کار آقای مطهری را بکنم دیدم نمی شود. این مخصوص خود آقای مطهری است من می خواهم برگردم قم، واقعاً مخصوص خود مطهری بود. یک حرف بسیار لطیفی مرحوم شهید مطهری دارد و آن حرف این است که ائمه (علیهم السلام) درباره کار خلفا نقدهای فراوانی داشتند بسیاری از کار را نقد کردند تحریم کردند اشکال کردند یا بالصراحه یا بالکنایه؛ اما اینکه دستگاه خلافت فلسفه را از یونان به عربی و ایران آورد هرگز نقدی نکردند که شما چرا این کار را کردید؟ این یک تفضّل خوبی است که این علوم عقلی را چرا آوردید ایران؟ چرا در بین مسلمین رواج می دهید؟ خدا روحش را با خود انبیا محشور بکند! این یک تفضّل خوبی است به هر حال تمام این موارد را ائمه (علیهم السلام) نقد می کردند به اصحاب خاص خودشان می گفتند این کار چیست که اینها دارند می کنند. نهی می کردند، تحریم می کردند. اما هیچ وقت نگفتند چرا فلسفه را اینها از یونان به ایران آوردند؟ ترجمه کردند؟ چرا فارابی را تربیت کردند؟ چرا ابواسحاق کندی عرب را تربیت کردند؟ اینها هرگز نگفتند این حرف ها را، عقلانیت می شود این! حالا وقتی ارسطو قبرش آن گونه شد، ارسطو کجا فاطمه معصومه کجا! ببینید وقتی ولی مطلق الهی

امام رضا (سلام الله عليه) دستور زیارت این حضرت را می‌دهد با آن عرض ادب‌های خاص، چه سقراط چه افلاطون چه ارسطو اینها بله شاگردان علم الدّراسه این ذوات قدسی‌اند، اینها کجا فاطمه معصومه کجا!

غرض این است که گذشته از اینکه بزرگان و فقها و علما و مراجع بزرگی هم در کنار قبورشان دفن هستند. اینجا معهد و مهد فیض‌بری است، همیشه مخصوصاً روزهایی که متعلّق به این ذوات قدسی است. غرض این است که بدانید خود ما هم تجربه مکرّر داریم همین که از قم برای تعطیلات تابستانی یکجایی می‌رویم کتاب‌هایی که بالینی یعنی بالینی، این کتاب‌هایی که ما در قم مرتب مثل اینکه یک روزنامه را داریم مطالعه می‌کنیم مطالعه می‌کنیم، وقتی آن‌جا رفتیم باید سطر سطر مطالعه کنیم این تجربه شده است برای ما. این قصّه نیست، همین که یک هفته گذشته همین کتاب مثلاً جوهر برای ما وقتی که مباحثه می‌کردیم مثل اینکه داریم روزنامه نگاه می‌کنیم اما آن‌جا که رفتیم باید سطر سطر نگاه کنیم این معلوم می‌شود که به برکت همین‌هاست ما که عوض نشدیم. سالی هم که نگذشته، غیبت هم که طولانی نشده. این گونه است. حالا کسی که در کنار این سفره نشسته مانده هست مأدبه هست حیف است که حداکثر بهره را نبرد و عالم ربّانی نشود هم علمشان هم عملشان.

حالا بخش پایانی سوره مبارکه «الرحمن» است. اینکه فرمود: «لَمْ يَطْمِئِنْهُمْ»، از بس این کتاب ادبی و عقیف است، درباره مردها این وعده را می‌دهد که همسران شما کسانی‌اند که سابقه ازدواج با هیچ کس را ندارند. خود این زن‌های مؤمنه که وارد بهشت می‌شوند، در هیچ جای قرآن درباره زن‌ها نفرمود اگر زنی با ایمان بود ما به او همسری می‌دهیم چنین و چنان! از بس این کتاب عقیف است؛ منتها با بحث کلی و مطلق و با پرده و با کنایه مطلب را می‌فهماند. این زن‌های باایمان وقتی وارد بهشت می‌شوند همسر می‌خواهند. خدای سبحان حوری‌هایی در آن عالم به این خانم‌ها می‌دهد، به آن حوری‌ها می‌فرماید: «قَبْلَهُمْ»؛ یعنی قبل از شما در این محدوده کسی با اینها تماس نگرفته است و گرنه اینها در دنیا همسر داشتند. این «قَبْلَهُمْ»، «قَبْلَهُمْ»، «قَبْلَهُمْ» که آمده برای این جهت است و گرنه برای مردها حوری‌های آن عالم را می‌دهند که درست است «لَمْ يَطْمِئِنْهُمْ»، در آن فضا قبل از این شوهرها کسی. اما زن‌های باایمان که با حورالعین ازدواج می‌کنند آن حورالعین را بعضی گفتند جمع أحرور و أعین است حورالعینی که مخصوص مردهاست جمع حورا و عیناست، حورالعینی که برای زن‌هاست اگر این نقل تام باشد جمع أحرور و أعین است. به این حورالعین به معنای أحرور و أعین می‌گویند همسران شما در بهشت همسر قبلی نداشتند، نه اینکه در عالم دیگر در دنیا همسر نداشتند، این کلمه «قَبْلَهُمْ»، «قَبْلَهُمْ»، «قَبْلَهُمْ» که تکرار می‌شود برای همین جهت است.

مطلب دیگر این است که این کریمه «فَلْجَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَى الْإِحْسَانِ» [8] را فخر رازی می‌گوید که سه آیه در قرآن کریم است که در هر کدام از اینها صد قول است: یکی «فَأَذْكُرُنِي أَذْكُرْكُمْ» [9] چندین وجه گفته شده که شماره آنها که شماره شده صد قول است. آیه «إِنْ غَدُمْتُ غَدَاةً» [10] در قرآن کریم صد قول در آن هست. آیه «فَلْجَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَى الْإِحْسَانِ»، صد قول در آن هست. ولی بسیاری از این اقوال وجوه و مصادیق متعدّدند که می‌شود برای اینها جامع ذکر کرد.

مطلب بعدی آن است که اینکه گفته می‌شود آیا این حکم عقلی است یا شرعی؟ «فَلْجَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَى الْإِحْسَانِ»، حکم عقلی است یا شرعی؟ حکم عقلی مقدم بر حکم شرعی است، قبل از اینکه شارع بگوید عقل این مطلب را می‌فهمید، مستحضرید که عقل در مقابل شرع نیست، شرع مقابل ندارد. عقل در مقابل نقل است. شرع یعنی کار خدا. این هیچ مقابل ندارد. شرع یعنی قانون خدا، این هیچ مقابل ندارد. عقل به نحو سالبه کلیه ذره‌ای قانونگذار نیست، قانون‌شناس است. حتی «العدل حسن»

این یک چیز روشنی است که «الظلم قبیح»، این را عقل وضع نکرد. این را عقل فهمید، به دلیل اینکه این عقل چه عقل فارابی و بوعلی و دیگری باشد یا عقل مردم، قبل از اینکه او به دنیا بیاید این «العدل حسن» بود، بعد از مرگ او هم این «العدل حسن» هست. این «العدل حسن» عقل وضع نکرده عقل دید. اینکه می‌گویند حکم عقل، احکام عقلی، یعنی حکم می‌کند به «ثبوت المحمول للموضوع» نه من ولی‌ام و حاکم هستم. به نحو سالبه کلیه عقل هیچ حکمی ندارد؛ حتی دو تا چهارتا! عقل می‌فهمد نه بگذارد. نظام هستی صاحبی دارد ولی‌ای دارد به نام خدا، به نام شارع که او این را تنظیم کرده است. موضوع را او خلق کرده صفت موضوع را او خلق کرده این نور را خدا خلق کرده انسان وقتی چشم باز کرد نور را می‌بیند. انسان وقتی به مرحله عقل رسید اینها را می‌فهمد. قبل از اینکه او به دنیا بیاید «العدل حسن» بود بعد از مرگ او هم «العدل حسن» است. اینکه می‌گوییم احکام عقلی، نه یعنی قانونگذاری، یعنی قانون‌شناسی. این حکمی که او می‌کند حکم تصدیقی است؛ یعنی حکم می‌کند که این محمول برای این موضوع هست، نه من جعل کردم.

بنابراین شرع مقابل ندارد. نقل در مقابل عقل است، عقل در مقابل نقل است، هر دو حکم شرع را کشف می‌کنند، شرع مقابل ندارد، شرع یعنی کار خدا. الان قانون‌های هر کشوری سه مقطع می‌خواهد اینها دو مقطع را دارند مقطع سوم را خودشان تأمین می‌کنند. تنها جایی که این سه عنصر را خودش دارد نظام اسلامی است. کشوری بخواهد روی پای خودش بایستد یک مواد قانونی و فقهی و حقوقی می‌خواهد، یک؛ این مواد باید از مبانی گرفته بشود، دو؛ این مبانی باید از منابع گرفته بشود، سه. الان ما در کشورمان یک سلسله مواد حقوقی داریم حالا به صورت رساله عملیه در حوزه در می‌آید یا به صورت مواد قانونی مجلس شورای اسلامی در می‌آید بعد با فقه تطبیق می‌شود اینها مواد کاربردی است، عملیاتی است. این مواد را از یک سلسله مبانی می‌گیرند. فقیه از آیه می‌گیرد از روایت می‌گیرد از قاعده استصحاب می‌گیرد، از قاعده تجاوز می‌گیرد، از قواعد دیگر می‌گیرد. مجلسی‌ها این موادی را که وضع می‌کنند از قانون اساسی می‌گیرند، از استقلال مملکت، امنیت مملکت، آزادی مملکت که در قانون اساسی آمده است. این مواد را از این مبانی می‌گیرند و محور همه این قانون‌هایی که در کشورها هست استقلال هست امنیت هست امانت هست وفاداری هست، عدم دخالت در کشورهایی دیگر است، نجات کشور از نفوذپذیری هست و همه اینها هست، هوای سالم هست، محیط سالم است، مواسات هست، مساوات هست که کلید همه اینها عدل است. تمام اینها باید بر محور عدل باشد. عدل هم این کلمه سه حرفی مفهومی روشن است یعنی، «وضع کل‌شیء فی موضعه» [11] تا اینجا روشن است. اما جای اشیاء کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ نظام اسلامی منبع دارد می‌گوید وحی جای اشیاء را مشخص کرده، جای اشخاص را مشخص کرده است. اشیاء آفرین باید جا را مشخص کند، اشخاص آفرین باید جا را مشخص کند و آن خداست؛ لذا ما یک منبع داریم، یک مبنا داریم، یک ماده. اما در نظام‌های غیر اسلامی حرف فرعون را می‌زنند: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» [12] خودشان عدل معین می‌کنند. جای اشیاء چیست؟ آن‌جا که خودشان تشخیص می‌دهند. می‌گویند این انگور چه شیره‌اش، چه سرکه‌اش، چه غصاره‌اش چه شرابش همه‌اش حلال است! ما می‌گوییم انگور آفرین می‌گوید شرابش حرام است آن بقیه‌اش حلال است. عدل یعنی هر چیزی را جای خود قرار دادن؛ اما جای اشیاء کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ آن که «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى». مثل کشورهای غیر اسلامی، می‌گویند ما معین می‌کنیم. ما که می‌گوییم: «ان الله ربنا»، «سَيِّدُنَا رَبُّنَا الْأَعْلَى». می‌گوییم جای اشیاء را الله باید معین کند به وسیله قرآن و عترت مشخص شده است. ما دستان پر است منبع داریم، آنها به جای الله خودشان را صاحب منبع می‌دانند. بنابراین در این جهت که تمام مواد حقوقی باید به عدل برگردد در این هفت



میلیارد بشر هیچ اختلافی نیست، همه عدل را دوست دارند همه می‌گویند عدل یعنی هر چیزی را سر جای خودش قرار بدهیم، اما جای اشیا کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ خودشان معین می‌کنند. فرعون هم غیر از این نمی‌گفت. فرعون که می‌گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»، یا «مَا عَلِمْتُكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» [13] یعنی جای اشیا و قانون را من باید مشخص کنم وگرنه خودش بت پرست بود. اما درباریان گفتند اگر جلوی موسی را نگیری «يَفْرَدُ وَآلِهَتُهُ» [14] کذا و کذا. جلوی خدایان تو را می‌گیرد او. او خودش بت پرست بود اما می‌گفت کشور را من باید اداره کنم؛ یعنی میل من، اراده من، فکر من، اندیشه من، خدای شماست، همین! بنابراین همین حرف «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» را امروز هم آمریکا می‌گوید هم انگلیس می‌گوید هم کشورهای الحادی دیگر می‌گویند هم کشورهای به حسب ظاهر مسیحی می‌گویند. می‌گویند جای اشیا را خودمان مشخص می‌کنیم؛ اما دین می‌گوید عقل، شارع نیست در برابر شرع نیست عقل در برابر نقل است. هیچ به نحو سالبه کلیه هیچ حکمی را عقل ندارد عقل فقط می‌فهمد. اینکه می‌بینیم موضوع و محمول را با اصل می‌بندد که قضیه را اصطلاحاً عقد می‌گویند: «و تسمي القضية عقداً» این عقد همان طوری که ما با انگستانمان دو تا نخ را به هم گره می‌زنیم، با اندیشه‌مان موضوع و محمول را با «هو» در عربی، یا با «است» در فارسی گره می‌زنیم. این کار اندیشه است که بین دو چیز گره که هست می‌شناسد، نه من گره می‌زنم. کسی که موضوع را آفرید، صفت موضوع را آفرید او گره زد؛ منتها عقل من می‌فهمد که «العدل حسن». نه اینکه من ساخته باشم بشر ساخته باشد، به دلیل اینکه قبل از من هم این بود بعد از مرگ من هم این هست. کسی هیچ عقلی حکم نمی‌کند به «العدل حسن»، بلکه عقل می‌فهمد چراغی است که «العدل حسن». آن که عدل را ساخت؛ یعنی هر چیزی را سر جای خود قرار داد، او حسن را صفت آن قرار داد. همان طوری که نار حار است و ثلج بار است، عدل حسن است این محمول برای اوست.

به هر تقدیر «فَلْجَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»، این امضای حکم عقل است، عقل قانونگذار نیست، بلکه قانون‌شناس است. در پایان هم «تَبَارَكَ» آمده، سخن از فنا نیست، چون بهشت فناپذیر نیست، «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» [15] است. در آن بخش اول یعنی بخش قبلی که بخش میانی است، جریان نعمت‌های دنیا که بود فرمود: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا» [16] که ضمیر به «أَرْض» برمی‌گردد، چون قبلاً فرمود: «و الْأَرْضُ وَجْهًا لِلْأُنَامِ» [17] «كُلُّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ فَن» بعد فرمود: «و يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ» [18] سخن از بقاء است. اما اینجا که سخن از بهشت است دیگر چنین بیانی نیست که بهشت فانی می‌شود و اهل بهشت فانی می‌شوند، اینجا «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» [19] است. مظهر «هو الباقي» اند؛ لذا یک چنین تعبیری که در پایان آن فصل قبلی بود، در پایان این فصل نیست، فقط «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ الَّذِي الْجَلَالُ وَالْإِكْرَامُ». اسم هم مستحضری این الفاظی که ما می‌گوییم «إِسْمُ الْأَسْمِ الْأَسْمِ» است. این الفاظ اسم است برای مفاهیم؛ مفاهیم اسم است برای آن حقایق خارجی؛ آن حقایق خارجی اسمای الهی‌اند که عالم با آن حقایق خارجی اداره می‌شود، «و بِأَسْمَائِنَا لَيْتِي مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» [20] این است. اگر کسی به اسم اعظم رسید توان آن را دارد که خیلی از کارها را انجام بدهد آن است وگرنه با لفظ کسی بتواند مرده‌ای را زنده کند، یا با یک مفهوم بخواهد مرده‌ای را زنده بکند نیست، این مقام است که اهل بیت دارای آن مقام هستند. اسم خدا را به ما فرمودند تعظیم کنید: «صَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» آن وقت البته آن آثار تسبیح و تعظیم و اجلال و برکت و اینها سرایت کرده به همین الفاظ هم رسیده که ما موظفیم این کلمات را احترام بگذاریم این ظاهر قرآن را ببوسیم بالای سر بگذاریم اینها یک نحوه است که «لَا يَمْشِي إِلَّا الْمَطْهُرُونَ» یک بخش از آن مربوط به این ادب‌های ظاهری است؛ اما آنکه ادب معنوی است و مخصوص اهل بیت است همان است که «فِي كِتَابِ مَكُونٍ \* لَا يَمْشِي إِلَّا الْمَطْهُرُونَ» [21]

- 
- [1] القيسات، ص 456.
- [2] المطالب العالية من العلم الالهي، ج 7، ص 131.
- [3] انعام/سوره 6، آيه 78.
- [4] انعام/سوره 6، آيه 76.
- [5] انبياء/سوره 21، آيه 58.
- [6] انبياء/سوره 21، آيه 68.
- [7] انبياء/سوره 21، آيه 69.
- [8] الرحمن/سوره 55، آيه 60.
- [9] بقره/سوره 2، آيه 152.
- [10] اسراء/سوره 17، آيه 8.
- [11] شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 20، ص 85.
- [12] نازعات/سوره 79، آيه 24.
- [13] قصص/سوره 28، آيه 38.
- [14] اعراف/سوره 7، آيه 127.
- [15] نساء/سوره 4، آيه 57.
- [16] الرحمن/سوره 55، آيه 26.
- [17] الرحمن/سوره 55، آيه 10.
- [18] الرحمن/سوره 55، آيه 27.
- [19] نساء/سوره 4، آيه 57 و 122 و 169.
- [20] البلد الأمين و الدرع الحصين، ابراهيم الكفعمي العاملي، ص 188.
- [21] واقعه/سوره 56، آيه 78 و 79.